

اسقف شهید سپیریان

تاسیوس سیسیلیوس سپیریانوس

۲۱۰ - ۲۵۸ میلادی

تولد و وفات؛ کارتاژ تونس

یادبود؛ ۱۶ سپتامبر

تاسیوس سیسیلیوس سپیریانوس در اوایل قرن سوم میلادی در یک خانواده مرفه غیر مسیحی چشم به جهان گشود. او در کارتاژ به تعلیم علم معانی بیان مشغول بود و احتمالاً وی را برای تصدی یک مقام مهم دولتی، چون فرماندار ایالتی، آماده می ساختند. در حدود سال 245 یا 246 وی مسیحی شد و به همه مزایا و امتیازات شغل خود پشت پا زد. او خود می نویسد که چگونه به واسطه تفحص و سیر و سلوکش در جهت رسیدن به کمال اخلاقی توجهش به سوی مسیحیت معطوف شد:

"من آنچنان در کمند اشتباهات بی شمار زندگی گذشته ام اسیر و گرفتار بودم که نمی توانستم باور کنم که می توانم از این اشتباهات بگریزم... اما هنگامی که آلودگی زندگی گذشته ام به کمک آب تولد جدید شسته شد (تعمید).. و تولد دوباره ام آنچنان مرا احیاء و دگرگون کرد که تبدیل به انسان جدیدی شدم... آنگاه آنچه قبلاً برایم دشوار بود، برایم بسیار آسان گشت".

به دوناتوس، ۴

سپیریان مدت کوتاهی پس از ایمان آوردنش در سال ۲۴۸ یا ۲۴۹ به مقام شیخی منصوب شد و هنگامی که هنوز مدت زیادی از ایمان آوردنش نمی گذشت، به مقام اسقفی کارتاژ منصوب گشت؛ یعنی به مهم ترین مقام رسمی کلیسا در حیطه امپراتوری روم در آفریقا.

سپیریان تا زمان شهادت خود در سال ۲۵۸ میلادی، مدت ده سال در مقام اسقفی مشغول خدمت بود. این سال ها، دوران بسیار سختی برای کلیسا بود. سپیریان اگر به یکی از مقام های حکومتی روم منصوب می شد توانایی هایش در زمینه رهبری بیشتر هویدا می گشت. تفکر و نوشته های او در واکنش به مسائلی بود که وی با آنها رو به رو می شد. او در وهله اول مرد عمل بود، نه یک اندیشمند نظریه پرداز برای سپیریان زندگی و عمل از هم جدایی ناپذیر بودند و هیچ یک از این دو بدون دیگری قابل تبیین و شناخت نبود. او عمیقاً تحت تأثیر ترتولیان - قرار داشت و همچنان که خودش می گوید، هر روز آثار او را مطالعه می کرد و او را «استاد» خویش می نامید. اما ترتولیان نظریه پرداز بود که در مورد اصول اعتقادی اش تخفیف نمی داد و سازش نمی کرد و خارج از گود، چون یک اندیشمند به مسائل مینگریست، در حالی که سپیریان قبل از هر چیز به شکلی عملی درگیر مسائل بود و ذاتاً یک رهبر و پیشوا بود.

از نظر سپیریان آرمان های افراطی ترتولیان در مورد انضباط اخلاقی، باید در شکل انضباط کلیسایی تعدیل و تلطیف شده و به شکلی واقع گرایانه در می آمد.

سیپریان به محض اینکه به مقام اسقفی منصوب گشت با مسائلی روبه رو شد. بعضی از روحانیت ارشد کارتاژ پس از انتصاب سیپریان به مقام اسقفی، نسبت به اسقف تازه کار و قبلاً متمول خود که اینک باید از او اطاعت می کردند، احساس حسادت داشتند. اما این تنش ها مدت زمان زیادی دوام نیافت؛ زیرا کلیسا با جدی ترین جفایی که تاکنون تجربه کرده بود روبه رو شد؛ یعنی، جفای دسیان در سالهای ۲۴۹-۲۵۱ میلادی. این جفا نخستین جفایی بود که به شکلی هماهنگ در کل حیطه امپراتوری روم علیه کلیسا انجام می شد. امپراتور دسیان در دو مرحله کلیسا را مورد حمله قرار داد. نخست باید اسقفان مهم و رهبری کننده از میان برداشته میشدند. اسقفان روم، انطاکیه، اورشلیم، و قیصریه همه شهید شدند. به سیپریان در این هنگام هشدار داده شد که خود را مخفی سازد و او نیز در سرزمینی که در مجاورت کارتاژ قرار داشت، خویشتن را پنهان کرده و از آنجا کلیسا را در طی دوران جفا توسط نامه، رهبری می کرد. اما او به دلیل فرار خود، مخصوصاً از سوی روحانیون حسود، شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت. در دومین مرحله جفا، مسیحیان را مجبور می ساختند تا در برابر خدایان رومی قربانی کنند. از همه اشخاص یک گواهی طلب می شد که نشان می داد در برابر خدایان قربانی کرده اند و کسانی که فاقد چنین گواهی ای بودند با مرگ روبه رو می شدند. کلیسا که برای مدت کوتاهی، دوران آرام را پشت سر گذاشته بود، برای رویارویی با این یورش سهمگین آمادگی نداشت. بسیاری از مسیحیان به خدایان قربانی تقدیم کردند، حتی اسقف یک منطقه به همراه همه مسیحیان حوزه اسقفی اش پیش خدایان قربانی کرد. بسیاری از مسیحیان نیز بدون اینکه عملاً برای خدایان قربانی کنند، با پرداخت رشوه به مقامات رومی، گواهی مورد نیاز را دریافت داشتند

از نظر سنن کلیسایی، اشخاصی که مرتد می شدند؛ (یعنی ایمان خود را انکار می کردند) مجدداً به عضویت کلیسا پذیرفته نمی شدند. اما در این شرایط؛ تکلیف خیل انبوه اشخاصی که خواهان پذیرش مجدد در کلیسا بودند چه میشد؟ این موضوع دو جنبه متفاوت داشت: نخست اینکه، اشخاص مرتد باید به یکباره پذیرفته می شدند یا باید یک دوره انابت و ریاضت را پست میگذاشتند.

سر

یعنی پشت سر گذاشتن یک دوره که با توبه عمیق و احساس پشیمانی و ریاضت همراه بود و پس از آن، شخص می بایست در حضور همگان به خطای خود اعتراف می کرد، یا اینکه این اشخاص هرگز نمی بایست پذیرفته می شدند؟ جنبه دیگر موضوع این بود که چه کسی می باید در این مورد تصمیم می گرفت؟ اشخاصی که به سبب ایمانشان زندانی شده بودند و حاضر بودند به خاطر ایمانشان جانشان را فدا سازند (معترفین)، حق خود می دانستند که وظیفه مصالحه و پذیرش اشخاص مرتد در کلیسا را بر عهده بگیرند. این امر در سنن و تاریخ کلیسا دیده می شد، اما بعضی از این اشخاص رفتاری غیر مسئولانه و ناشایست داشتند و مرتباً از اشخاص می خواستند که در حضور آنان و مناسبت های گوناگون عذر و پوزش بطلبند. آیا حق تصمیم گیری در مورد این اشخاص بر عهده اسقفان بود یا بر عهده معترفین؟ سیپریان بر این موضوع تأکید داشت که این حق متعلق به اسقفان است؛ اگرچه آنان باید به توصیه های معترفین نیز گوش فرا دهند. سیپریان اثر مهمی به نام مرتد به نگارش در آورد و در این اثر، موضوع را مورد بررسی قرار داد. پس از دوران جفا، در سال ۲۵۱ میلادی، شورایی در کارتاژ تصمیم گرفت که اشخاص مرتد پس از پشت سر گذاشتن یک دوره انابت و توبه می توانند در کلیسا پذیرفته شوند. یک سال پس از آن، هنگامی که احتمال وقوع جفایی دیگر می رفت، شورایی دیگر اعلام کرد کسانی که از مدتی پیش دوره انابت و توبه را آغاز کرده اند، بی درنگ می توانند در کلیسا پذیرفته شوند. سیپریان در این شوراها نقشی مهم و هدایتگر بر عهده داشت.

این تصمیمات دشوار مورد قبول همگان قرار نگرفت، بعضی در کارتاژ بر این باور بودند که سیپریان بیش از حد سخت گیر است. بعضی از روحانیون از وی جدا شدند و یک کلیسای رقیب را تشکیل دادند که از نظر انضباطی، آسانگیری و مسامحه بیشتری از خود نشان می دادند. از طرف دیگر، در روم شقاق یا انشعاب در جهت مخالف بود. در سال ۲۵۱ در روم اسقف جدیدی به نام کورنلیوس" منصوب شد. او نسبت به پذیرش مرتدان توبه کار، نظر مساعد داشت. نواتیان ۲ که یک روحانی کارآمد و شایسته بود، از اینکه او را به عنوان اسقف انتخاب نکرده بودند، دچار خشم و غضب شد و خود،

خویشتن را به مقام اسقفی منصوب کرد. کلیسای تحت رهبری او بر خلاف «کلیسای مرتدین»؛ یعنی، عنوانی که آنان به کلیساهای دیگر داده بودند، کسانی را که مرتد شده بودند به کلیسای خود نمی پذیرفت.

سپیریان به مسئله شقاق یا بدعتها توجه زیادی داشت. مهم ترین اثر او اتحاد کلیسا به این موضوع اختصاص دارد. از نظر او اتحاد کلیسا امری بدیهی و مسلم است. وجود همزمان مجموعه ای از فرقه ها نمی تواند ممکن باشد. تنها کلیسای حقیقی، کلیسای جامع است. منشعب ساختن کلیسا و ایجاد شقاق در آن ممکن نیست و تنها می توان کلیسا را ترک کرد، و نواتیان در واقع کلیسا را ترک کرده بود. شخص انشعاب کننده که کلیسای جامع را ترک می کند، در واقع، دست به خودکشی روحانی می زند.

"اگر شاخه ای از درخت بریده شود شکوفه نخواهد داد، اگر ارتباط شهری با سرچشمه اش قطع شود، خشک خواهد شد؛ کسی هم که کلیسای مسیح را ترک کند، پاداش هایی را که باید از مسیح دریافت کند از دست خواهد داد. در این حالت، او تبدیل به یک غریبه و یک دشمن خواهد شد. اگر شما کلیسا را به عنوان مادر خود از دست بدهید، نمی توانید خدا را نیز به عنوان پدر خودتان داشته باشید. اگر خارج شدن از کشتی نوح ممکن بود، آنگاه خارج شدن از کلیسا نیز ممکن خواهد بود... تنها یک تعمید وجود دارد، منتها آنان (منشعبین) فکر میکنند که می توانند تعمید دهند. آنان در حالی که چشمه حیات را ترک کرده اند، وعده فیض آب نجات بخش و زندگی را می دهند. انسان ها در این تعمید، پاکیزه نمی شوند، بلکه ملوث می گردند و گناهان آنان پاک نمی شود، بلکه بر آن افزوده می شود. در این تعمید، نه برای خدا بلکه برای شیطان، فرزندان متولد می شوند... آیا آنان فکر میکنند مسیح همراه آنان است در حالی که خارج از کلیسای او به دور هم جمع می شوند؟ فرض کنید این اشخاص به جهت اعتراف به نام مسیح شهید شوند، اما لکه (شقاق و انشعاب) حتی توسط خون نیز پاک نمی شود. گناه دهشتناک ناسازگاری و شقاق حتی با رنج و عذاب کشیدن آنان نیز پالایش نمی شود. شما خارج از کلیسا نمی توانید یک شهید باشید"

اتحاد کلیسا ۵، ۶، ۱۱، ۱۳، ۱۴

اسقفان محور اتحاد کلیسا هستند. شما باید بدانید که اسقف در کلیساست و کلیسا در اسقف. اگر کسی با اسقف نیست، او در کلیسا نیست» اسقفان جانشینان رسولان هستند؛ یعنی آنان وظایف و عملکردهای رسولان را بر عهده دارند. اسقف در کلیسای خود بالاترین مرجع است؛ گرچه او تنها در اتحاد و هماهنگی با دیگر اسقفان کلیسای جامع و جهانی است که اسقف باقی می ماند. اسقفان به سهامداران یک شرکت شبیه هستند. یک سهامدار تنها در ارتباط با همه سهامداران دیگر در شرکت سهم دارد

اسقفان باید در اتحاد و هماهنگی با یکدیگر باقی بمانند، در عین حال، هر یک از آنان در کلیسای خودش استقلال رأی و عمل دارد. اینجا در اندیشه سپیریان نطفه تنشی دیده می شود که در مناظره ها و مباحثه های آینده به روشنی مطرح می شود. اگر کسی توسط کلیسای نواتیان مسیحی می شد و آنگاه می خواست که به کلیسای کاتولیک بپیوندد، آیا باید مجدداً تعمید میگرفت؟ پاسخ کلیسای روم به این سؤال منفی بود. سپیریان، با پیروی از رویه سنتی معمول در کلیسای آفریقا، بر این باور بود که نظر خود را به دیگران تحمیل کند و این امر باعث مناظره و جدل شد. سپیریان بر این عقیده بود که هر اسقفی در مورد این موضوع باید خودش تصمیم بگیرد و «اسقف اسقفان» چه در روم و چه در کارتاژ نمی تواند وجود داشته باشد. به واسطه این عدم توافق، مدت زمانی رابطه بین کلیسای آفریقا و روم قطع شد. گروهی از اسقفان شرق به طرفداری از سپیریان پرداخته و اسقفان را به سبب غرور و تکبرش در جهت تحمیل نظرش بر دیگران مورد مؤاخذه قرار دادند. با شروع جفایی دیگر در سال ۲۵۷ و مرگ اسقفان در همان سال، شرایط به وجود آمده تغییر کرد. خطری که هر دو کلیسا را تهدید می کرد باعث نزدیک شدن دو طرف شد. کلیسای روم و آفریقا پذیرفتند که هر یک دیدگاه خودشان را در مورد تعمید اعمال کنند و این امر به منزله پیروزی دیدگاه سپیریان بود. یک سال بعد یعنی در سپتامبر ۲۵۸ میلادی،

سر سبیریان از بدنش جدا شد. سبیریان برای مرجعیت اسقفان به سختی مبارزه کرده بود؛ یعنی از «کلیسای اسقفان» در برابر «کلیسای شهیدان» دفاع کرده بود. شایسته بود که او با شهید شدن به عنوان یک اسقف، مهر تاییدی بر تلاش های خود بزند.

تأثیر سبیریان به خصوص بر کلیسای غرب بسیار عمیق و گسترده بوده است. بر اثر مساعدت های او، کلیسای کاتولیک به جای اینکه کلیسای فرهمند شهیدان باشد، به صاحب مرجعیت و مقتدر اسقفان تبدیل گردید. دیدگاه او در مورد تعمید مجدد، در قرن چهارم توسط کلیسای کاتولیک رد شد. اما در همان زمان یک کلیسای نو بنیاد دوناتیست نیز وجود داشت که خود را «کلیسای شهیدان» می دانست و این کلیسا دیدگاه سبیریان در مورد تعمید مجدد را حفظ کرد. در حالی که تلاش سبیریان در جهت تفوق مقام اسقفان بر اعضای عادی کلیسا و روحانیون عادی به موفقیت انجامید، ولی تلاش او در جهت استقلال و خودمختاری نسبی اسقفان، قرین موفقیت نگشت. پس از گذشت مدتی، لااقل در غرب، دیدگاه سبیریان در مورد گروهی از اسقفان هم مرتبه کنار گذاشته شد و دیدگاه کلیسای کاتولیک رومی در مورد مقام پاپ به عنوان «اسقف اسقفان» جانشین آن گردید که سبیریان مخالف این اندیشه بود. نظریات سبیریان در مورد ماهیت و اتحاد کلیسا بسیار تأثیرگذار بوده است. آموزه او در این مورد، بیش از هزار سال به عنوان دیدگاه رایج و هنجار باقی مانده و تنها در سالیان اخیر است که این آموزه در کلیسای کاتولیک رومی تا حدی تعدیل شده است. برای مثال، نظریه کارل رانر در مورد «مسیحیت بی نام و نشان» یکی از نظریه هایی است که آموزه سبیریان را تا حدی تعدیل کرده و از اهمیت آن کاسته است.